

## کودکان خود باید دین شان را انتخاب کنند§

نوشته ی ریچارد داوکینز

ترجمه ی امیر غلامی

"میان خرناسه ی گفتارها..."

اینجا قلب سالم را زالو تجویز می کنند "

احمد شاملو، مدایح بی صله

§ نامه ی سرگشاده ای به وزیر کشور انگلستان، در نقد تأمین مالی مدارس مذهبی، مندرج در روزنامه ی آبزور،

2001 /12/30

گردآوری : شارمین مهرآذر

[Sh.mehrazar@gmail.com](mailto:Sh.mehrazar@gmail.com)

جناب وزیر کشور،

دولت کاملاً بخردانه به این نتیجه رسیده که عضویت در مجلس اعیان نباید موروثی باشد، و امتیازات موروثی لردها یا لغو شده اند و یا در شرف انقراض اند. با این حال، درست در همین سال شاهدهیم که شما پیشنهاد افزایش تعداد مدارس دینی را مطرح می کنید. شما از یک سو اصل وراثت را در مورد عضویت در پارلمان رد می کنید، و از سوی دیگر حامی اصل وراثت در انتقال باورها و اعتقادات هستید. آخر ادیان دقیقاً چنین سرشتی دارند: دین ها عقاید و باورهای موروثی هستند. در اینجا ما بلم از مقاله ی جالبی در روزنامه ی گاردین هفته ی پیش نقل قول کنم که در آن عالیجناب دون کیوپیت می نویسد: " لازم است با سنت دینی کاملاً قطع رابطه کنیم و طرحی نو در اندازیم که مناسب زمانه مان باشد."

عقاید و سلاقی ما آدمیان متفاوت اند، و این یکی از جذابیت های ماست. برخی از ما چپ دست هستیم و بعضی راست دست. برخی طرفدار پیوستن به پول واحد اروپایی هستیم و برخی مخالف آن. بعضی هایمان بتهوون گوش می کنیم و برخی آرمسترانگ. بعضی از تماشای پرندگان لذت می برند و بعضی از تمبر جمع کردن. و در همه ی این موارد انتظار می رود که علائق مان متأثر از علائق بزرگترهایمان باشد. همه ی این تأثیرپذیری ها کاملاً طبیعی و مطلوب به شمار می آیند. اینکه تأثیر والدین بر کودک باید قوی باشد کاملاً طبیعی و مطلوب به حساب می آید. مقصود من تأثیر ژنتیک نیست، بلکه منظورم همه ی تأثیرات ناگزیر فرهنگی والدین بر فرزندان است. انتظار می رود که فوتبالیست ها در حیاط خانه شان با بچه هایشان توپ بازی کنند، آنها را به ورزشگاه ببرند، و شیفتگی خود به مسابقه را به کودکان شان منتقل کنند. معمولاً کودکان علاقمندان نظاره ی پرندگان هم به پرندگان علاقه دارند. و کتابخوان ها بچه های کتابخوان بار می آورند. باورها و سلاقی، گرایش های سیاسی و تفریح ها، همگی از لحاظ آماری از نسلی به نسل بعد منتقل می شوند، و هیچ کس گلیه ای از این ندارد.

اما هنگامی که نوبت به دین می رسد، اتفاق غریبی می افتد. به جای اینکه به روال معمول که می گوئیم " انتظار دارم پسر زیدان هم فوتبالیست شود"، بگوئیم "انتظار دارم برانندت کوچولو هم، که والدین اش کاتولیک های معتقدی هستند، کاتولیک شود"، با شور و حرارت تمام، و بدون لحظه ای درنگ یا تردید می گوئیم "برانندت کوچولو کاتولیک است!". این مطلب را چنان حقیقت آشکاری می گیریم که انگار نه انگار که برانندت کوچولو کوچک تر از آن است که بتواند به خودی خود عقاید پیشرفته ای درباره ی الاهیات داشته باشد. ما همواره، به جز در مورد دین، معتقدیم که تحصیل در یک مدرسه ی خوب به رشد و بالندگی باورها، سلاقی، تمایلات، ارزش ها و

مهارت های کودک کمک می کند. اما هنگامی که نوبت دین می رسد، جامعه استثنای بزرگی قائل می شود. ما بی گفتگو می پذیریم که برانندت، از روزی که به دنیا می آید، طوقی به گردن دارد که بر آن نوشته: این یک بچه کاتولیک است. آن یکی بچه پروتستان است؛ آن دیگری بچه هندو است؛ آن یکی بچه مسلمان است؛ آن کودک فکر می کند که خداها خیلی زیاد هستند؛ آن کودک دیگر حتی یک خدا را هم به زور قبول دارد. اما چنین تصویری از کودک داشتن مضحک است. برجسب زدن به کودک تازه متولد شده، و او را پیشاپیش بر پایه ی دین موروثی والدین اش، یا حتی به ضرس قاطع، پیرو فلان یا بهمان دین خواندن، بدین معناست که برای کودک اعتقاداتی در مورد کیهان و خلقت، دنیا و عقبی، درباره ی اخلاق جنسی، سقط جنین و بهمرگی قائل شویم. این نوعی سوء استفاده ی ذهنی از کودک است. فکر نمی کنم بتوان در برابر این اتهام [سوءاستفاده ی ذهنی از کودکان] دفاع شایسته ای ارائه داد. با این حال، این برجسب زدن به کودکان تقریباً به اجماع پذیرفته شده است. ما حتی در موردش فکر هم نمی کنیم. اما اگر خرده شکی در این مورد باقی است، بگذارید این موارد را ملاحظه کنیم: این بچه یک مارکسیست خط گرامشی است. آن بچه یک سندیکالیست تروتسکیست است. آن بچه ی دیگر یک محافظه کار مخالف پیوستن به اتحادیه ی اروپا است. این بچه اقتصاددان کینزی است. آن بچه کلکسیونر تمبر است. توجه کنید که این نوع ادعا با این بیان فرق دارد که بگوییم "ممکن است این بچه کلکسیونر تمبر شود، چون پدرش در راه علاقمند کردن او به تمبر از هیچ تلاشی مضایقه نمی کند." اشکالی در این ادعا نیست. اما، "این بچه کلسیونر تمبر است" چه؟ اصلاً پذیرفتنی نیست، نه؟ با این حال، وقتی نوبت دین می رسد، حتی یک لحظه هم در انگ زدن درنگ نمی کنید. و، در پراوتز عرض کنم، هیچ کس حتی گاهی هم به مخیله اش خطور نمی کند که کودکی را "بچه بیخدا" بخواند، کمتر از همه خود بیخدا ها. خوب این درست، اما چرا استانداردهای دوگانه به کار می بریم؟ به نظرم دیگر لازم نیست بیشتر از این بکوشم شما را متقاعد کنم. تأثیرگذاری والدین بر عقاید و باورهای کودکان ناگزیر است و محل بحث نیست. اما برجسب زدن به کودکان، که فرض را بر قاطع بودن تأثیر والدین می گذارد، شریانه و غیرقابل دفاع است. خوب، ممکن است با لحن تسلی بخشی بگویید: نگران نباشید، صبر کنید تا کودک به مدرسه برود، خودش درست می شود. کودک در مدرسه عقاید و آداب گوناگونی را خواهد آموخت و می آموزد که به تنهایی بیاندیشد، و نهایتاً خودش دست به انتخاب بزند. خوب، بد نیست این طور فکر کنیم. اما در عمل چه می کنیم؟ در عمل بودجه های کلانی صرف می کنیم و مدارس دینی بنا می کنیم. انگار که انگ زدن به طفل تازه متولد شده کافی نبوده، حال باید داغ آن آبارتاید ذهنی تجدید و تحکیم شود. کودک باید در مدارس دینی مطلوب والدین اش عقایدی را بیاموزد که با آنچه کودک همسایه در مدرسه ی مجاور می آموزد در تضاد اند.

'بچه پروتستان' ها را به مدارس پروتستان می فرستند که دولت بریتانیا برایشان یارانه می پردازد. اگر بخت یار این بچه ها باشد، به آنها نفرت از کاتولیک ها را تعلیم نمی دهند. اما چشم من چندان آب نمی خورد، به ویژه در مورد ایرلند شمالی. نهایت امیدواری مان می تواند این باشد که این بچه ها فقط به این نتیجه برسند که یک اشکالی در کار کاتولیک ها هست. 'بچه کاتولیک' ها هم به مدارس کاتولیک فرستاده می شوند. حتی اگر در آنجا نفرت از پروتستان ها را نیاموزند (که بازهم چندان مطمئن نیستم)، و حتی اگر این بچه ها دچار عصبیت فرقه ای نشوند، می توان یقین داشت که آنچه در درس تاریخ درباره ی ایرلند می آموزند با آنچه که به 'بچه پروتستان' ها تعلیم می شود متفاوت است. جناب وزیر کشور، حتی اگر نتوانسته باشم شما را متقاعد کنم که دایر کردن مدارس دینی جدید حماقت محض است، دست کم می توانم خرده امیدی داشته باشم که قدری نزد وزارت خانه ی محترم شما حساسیت ایجاد کنم. همان طور که تلاش آگاهی بخش فمینیست ها به این نتیجه رسیده که امروزه دیگروقتی موضوع جنسیت مطرح نباشد، در مقابل اطلاق ضمیر 'he' روبره هم کشیم، چه بسا نیازمند حساسیت مشابهی در مورد انگ دینی زدن به کودکان هم باشیم. جناب وزیر، از شما تمنا دارم که در تمام مکاتبات اداری و رسمی خود، از کاربرد عباراتی که کودکان را به انحای مختلف به دین و ایمان خاصی منتسب می کنند احتراز کنید. لطفاً در ایجاد فضایی بکوشید که در آن کاربرد عباراتی مثل 'کودکان کاتولیک'، 'کودکان پروتستان'، 'کودکان یهودی' یا 'کودکان مسلمان' بدون رو درهم کشیدن ممکن نباشد. این کار فقط مستلزم بذل یک واژه ی

اضافی است، برای مثال به جای عبارات بالا بگوییم 'کودکان والدین مسلمان' یا 'کودکان والدین یهودی'. یکی از هولناک ترین خصایص سرشت آدمی، تمایل به جبهه بندی 'ما' در مقابل 'آنها' است. از آن بدتر اینکه این جبهه گیری 'ما' در برابر 'آنها' از نسلی به نسل بعد منتقل، و به کشت و کشتارهای مهیب تاریخی منجر می شود. اگر برچسب های لازم برای ارضای فرقه گرایی مان فراهم نباشد، خودمان چنان برچسب هایی اختراع می کنیم. بچه ها را به دارودسته های مجزایی تقسیم می کنیم که هر کدام علم و کتل خود را دارند. در برخی محله های لوس آنجلس، جوان ورزش دوستی که طرفدار تیم محبوب محله نباشد در معرض خطر مرگ قرار دارد. در آزمایش های انجام شده، خود کودکان بدون دلیل خاصی برای خود دارودسته درست می کنند، و برای خود برچسب انتخاب می کنند، گیریم دسته ی قرمزها یا دسته ی آبی ها. در کوتاه زمانی، بین قرمزها و آبی ها مرافعه در می گیرد. قاعده ی بازی همیشه این است که: به رنگ خودت وفادار باش، و با رنگ های دیگر بستیز. این دارودسته بازی ها می توانند به شرارت های غریبی بیانجامند. وقتی کسی کودکان را فرقه بندی نکند، قضیه از این قرار است. حال تصور بفرمائید که چه می شود اگر خود ما هنگام تولد کودک به او برچسب قرمز یا آبی بزنیم. این بچه را به مدرسه ی آبی ها بفرستیم و آن یکی را به مدرسه ی قرمزها. به کودکان آبی بیاموزیم که قرار است بعدها همسران آبی داشته باشند، و کودکان قرمز هم همسران قرمز داشته باشند. با این وصف، آنها هم وقتی بچه دار شدند، همان طوق را بر گردن طفل شان می نهند و قس علی هذا. و اگر این نسخه را تا به ابتدا دنبال کنیم به کجا می رسیم؟ آیا توضیح بیشتری لازم است؟ ایده ی مدارس دینی همان قدر ناموجه و نامعقول است که ایده ی موروثی بودن کرسی های مجلس اعیان. اما شیوه ی انتخاب لردهای مجلس اعیان هر قدر هم غیردموکراتیک باشد، و خودشان هم غالباً کمی غیرعادی باشند، اما دست کم خطرناک نیستند. اما مدارس دینی به اقرب احتمال خطرناک هستند. یک استدلال پراگماتیک هم باقی می ماند که باید به آن اشاره کنم. برخی می گویند گرچه ایراد اصولی فوق به مدارس دینی وارد و خردکننده است، اما در هر حال دانش آموزان این مدارس نمرات بهتری دارند. خوب، شاید این طور باشد. اما اگر چنین است بگذارید حجاب این راز را کنار بزنیم تا همه از این موهبت بهره مند شوند. اما، چه حجاب رازی در کار باشد و چه نباشد، تحلیل دقیق نشانگر هیچ رابطه ای میان ایمان و موفقیت تحصیلی نیست. سرّ موفقیت مدارس مذهبی در مقررات و ضوابط خاصی نهفته است، که شکل گیری آنها سالها به طول انجامیده، و به دلایلی که هیچ ربطی به دین ندارند، در برخی مدارس وابسته به کلیسای انگلستان و کلیسای کاتولیک رومی ایجاد شده اند. و وقتی مدرسه ای نامبردار شد، شهرت خود را پاینده می کند. چون والدین جاه طلب و عاشق تحصیلات عالی می کوشند هر طور شده فرزندان شان را در آن مدرسه ثبت نام کنند، حتی اگر برای این کار مجبور شوند تظاهر کنند که کلیسارو هستند. در هر حال، آیا ما قبلاً چنین 'استدلال پراگماتیک'ی را نشنیده ایم؟ چرا، در بحث از موروثی بودن کرسی های مجلس اعیان هم این ادعا مطرح بود. عده ای می گفتند که گیریم موروثی بودن کرسی های نمایندگی مجلس اعیان غیردموکراتیک باشد، اما نتیجه می دهد. همیشه به قدر کافی اعیان و اشرافی هستند که در علمی استخوان خرد کرده اند. برخی متخصص ماهیان پرنده، یا آسیاب های بادی هستند؛ بعضی پزشک هستند و در مورد خدمات درمانی مطالب ارزنده ای برای گفتن دارند؛ بسیاری شان کشاورز بوده اند و می توانند در مورد سیاست های زراعی دولت صاحب نظر باشند. و بر خلاف اوباش مجلس عوام، همه شان ادب گفتمان را دارند. گیریم که انتخاب شان غیردموکراتیک باشند، اما خوب انتخابی از کار درآمده است. اما این استدلال دست و پای دولت را برای برچیدن بساط نمایندگی موروثی نیست. اگر شما یک عده از میان کسانی که ثروت و تحصیلاتی بیش از میانگین جامعه دارند، و نسل اندر نسل در خانه های مملو از کتاب بزرگ شده اند دست چین کنید، اصلاً جای شگفتی نیست که بالاخره برخی از آنها متخصص و متبحر در چیزی از آب درآیند. استدلال پراگماتیک که می گوید نمایندگی موروثی خوب است، چون خوب نتیجه می دهد، همان قدر بیمایه است که بگوییم 'هرچه می خواهی در مورد موسولینی بگو، اما دست کم در دروه ی او قطارها به موقع حرکت می کردند'. حد و حدودی هست که فراسوی آنها اصل پراگماتیسم قابل اعمال نیست. دولت در مورد نمایندگی موروثی به این حدود رسید. استدلال پراگماتیک به نفع مدارس دینی هم وضع مشابهی دارد، اما با قوت

کمتراً. استدلال مبتنی بر خطای اصولی ایجاد مدارس دینی هم مشابه استدلال علیه نمایندگی مورثی است، اما با قوت بیشتر.

در باب اینکه چه می توان کرد، البته نمی خواهیم مؤسساتی را که به خوبی عمل می کنند نابود کنیم. شیوه ی منصفانه این نیست که به آن مدارس فرقه ای که سوبسید نمی گیرند کمک کنیم، بلکه آن است که جایگاه دینی مدارس موجود را از میان برداریم (درست همان طور که شیوه ی منصفانه ی ایجاد توازن در مجلس اعیان، این نیست که به تعداد اسقف ها، ملّا و خاخام و عالیجناب های ادیان دیگر به آن مجلس دعوت کنیم، بلکه این است که اسقف های موجود را بیرون بیاوریم). با این همه کاری که امسال در مورد مجلس اعیان کرده ایم، پافشاری بر تأمین مالی مدارس دینی دیوانگی خیره سرانه ایست.

ارادتمند،

ریچارد داوکینز

استاد کرسی چارلز سیمونی

دانشگاه آکسفورد